

Original Article

Abstract: The Extent of the Jurisprudents' Guardianship in the Mindset of Shiite Jurisprudents (Case Study: Sheikh Tusi)

Seyyede Marziyeh Davar Panah¹, Seyyed Mohsen Razmi^{2*}, Mohammad Reza Kazemi Golverdi³

1. PhD Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Corresponding author) Email: razmi0109@mshdiau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

Received: 1 Feb 2020 Accepted: 1 Jul 2020

Abstract:

Background and Objective: although the jurisprudential guardianship in its political sense is an idea belonging to the contemporary era and establishment of Islamic Republic system in Iran, it is historically rooted in the thoughts of the Shiite jurisprudents who have fostered the elements of this concept during various eras. Based thereon, the present study aims at the investigation of the history of the jurisprudents' guardianship as viewed by Sheikh Tusi also known as Sheikh Al-Ta'efeh [the elder of the tribe].

Materials and Methods: the study method is descriptive-analytical and use will be made of the works by Sheikh Tusi and other Shiite jurisprudents and scholars as the primary sources of the research. Therefore, the required information has been collected based on documentary and library research.

Findings: the mindset of Sheikh Tusi about the guardianship of the jurisprudents is based on their playing of roles in the social and judicial affairs as well as their devising of strategies for receiving Khoums [one fifth of the properties] and dealing with the financial matters and his mindset does not feature a prominent political aspect. However, the ideas of the jurisprudents about various affairs of the society is influential and articulate in the era of occultation of the immaculate Imams (peace be upon them) for they are individuals with sufficient recognition and knowledge in the area of the religious verdicts and this same approach has become a ground for the fostering of the theory of jurisprudential guardianship by the other Shiite scholars which is reflective of the theory's perfection in the course of Shiism's history.

Conclusion: proposing jurisprudents as the continuers of the movement by the great prophet of Islam (may Allah bestow him and his sacred progeny the best of His regards) and the immaculate Imams (peace be upon them) in the domain of various issues, fostering of the Shiism's political mindset based on the guardianship of the jurisprudents against the political mindset of the tyrannical sultans and the fellows of oppression and considering the jurisprudents as rightful persons in the judicial and non-litigious matters are amongst the indicators that can reveal the mindset of Sheikh Tusi as a carrier for the transferring of the theory of the jurisprudential guardianship to the future eras.

Keywords: guardianship of the jurisprudents, Sheikh Tusi, Islamic mindset

Please cite this article as: Davar Panah S M, Razmi S M, Kazemi Golverdi M R. Abstract: The Extent of the Jurisprudents' Guardianship in the Mindset of Shiite Jurisprudents (Case Study: Sheikh Tusi). *Med Hist J*, Special Issue on the History of Islam and Iran 2020; 99-109.

گستره ولایت فقها در اندیشه فقهای شیعی؛ مطالعه موردی شیخ طوسی

سیده مرضیه داورپناه^۱، سیدمحسن رزمی^{۲*}، محمدرضا کاظمی گلوردی^۳

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: razmi0109@mshdiau.ac.ir

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۱۰

چکیده

زمینه و هدف: ولی فقیه هرچند به معنای سیاسی، ایده‌ای متعلق به دوران معاصر و تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران است، اما ریشه‌های تاریخی آن به اندیشه فقهای شیعه بر می‌گردد که در طی اعصار مختلف، عناصر این مفهوم را پرورش داده‌اند. بر این اساس، هدف پژوهش حاضر، بررسی تاریخچه ولایت فقها در اندیشه شیخ طوسی ملقب به شیخ الطایفه است.

مواد و روش‌ها: روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است که استفاده از آثار شیخ طوسی و سایر فقها و علمای شیعی را به‌عنوان منابع اصلی در دستور کار قرار داده است. بنابراین جمع‌آوری اطلاعات به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

یافته‌ها: اندیشه شیخ طوسی درباره ولایت فقها بر مبنای نقش‌آفرینی آنان در امور اجتماعی، قضایی، و همچنین تدابیری برای دریافت خمس و رتق و فتق امور مالی است و وجه سیاسی بارزی ندارد. با این حال، در عصر غیبت معصوم (ع)، نظر فقها درباره امور مختلف جامعه به‌عنوان کسانی که شناخت و علم کافی در زمینه احکام دینی دارند، صائب و نافذ است و همین رویکردها زمینه‌ای برای پرورش نظریه ولایت فقیه توسط سایر علمای شیعی شده است که نشانگر تکامل این نظریه در طول تاریخ تشیع می‌باشد.

نتیجه‌گیری: مطرح کردن جایگاه فقها به‌عنوان استمرار حرکت رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) در حیطه مسائل مختلف، پرورش اندیشه سیاسی شیعه بر مبنای ولایت فقها در برابر اندیشه سیاسی سلاطین جور و طاغوتیان و بر حق دانستن فقها در امور قضایی و حسبیه از جمله مؤلفه‌هایی است که می‌تواند اندیشه شیخ طوسی را به‌عنوان حاملی برای انتقال تئوری ولایت فقها برای اعصار بعدی، نمایان سازد.

واژگان کلیدی: ولایت فقها؛ شیخ طوسی؛ اندیشه اسلامی

مقدمه

اندیشه سیاسی شیعه همانند سایر مؤلفه‌ها و مفاهیم آن، امری تکاملی و فرایندی است که در طی سال‌ها و قرون متمادی، رشد و نضج یافته است، هرچند دین اسلام از همان ابتدا به‌عنوان دینی سیاسی و اجتماعی ظهور یافته است، اما اندیشه سیاسی شیعه با توجه به بستر زمانی و مکانی و همچنین برحق دانستن تعیین جانشینی رسول گرامی اسلام (ص)، همواره داعیه‌دار تشکیل حکومت و بر عهده گرفتن امور سیاسی جامعه نیز بوده است. می‌توان گفت که فعالیت‌ها و اعمال سیاسی مکتب تشیع دارای پشتوانه فقهی و نظام اندیشگی است که توسط فقها، علما و اسلام‌شناسان به منصف ظهور رسیده است. با این حال، هنگامی که معصوم (ع) در میان مردم جامعه حضور داشته و رتق و فتق امور مسلمین را بر عهده داشته است، این فعالیت و پویش‌های علمی و فقهی مبنای چندانی نداشت، اما به مجرد فرا رسیدن عصر غیبت امام دوازدهم (ع)، اندیشه سیاسی شیعه با این سؤال مواجه شد که در نبود امام معصوم (ع)، چه کسانی حق حکومت و اداره امور مختلف جامعه را بر عهده دارند؟ همین سؤال و پاسخ‌هایی که بدان داده شده است، محور اندیشه سیاسی شیعیان پس از غیبت امام دوازدهم بوده است.

زمانی که سلاطین جور و یا به عبارتی غیرمعصوم، صاحبان قدرت شناخته می‌شدند، اندیشه سیاسی شیعه بر مبنای دیگری به پیش می‌رفت و آن هم مشروع دانستن حق فقها و اسلام‌شناسان در زمینه اداره جامعه بود. با این حال، هر فقیه و عالمی از زاویه و دیدگاه خاصی به این مسأله می‌نگریست. چنان‌که برخی، قائل به پذیرش سلاطین جور و گوشه‌گیری فقها در عرصه سیاست بوده‌اند؛ برخی راه سازش با سلاطین را مطرح نمودند (سلطنت مآذون) و برخی دیگر نیز با پذیرش واقعیات سیاسی و اجتماعی جامعه، حقانیت فقها در به عهده گرفتن امور سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌نمودند. به نظر می‌رسد که اندیشه سیاسی شیخ طوسی به دسته سوم تعلق دارد، هرچند وی چندان وارد مسائل سیاسی و ایده ولایت فقیه به معنای اخص آن نمی‌شود، اما مطرح کردن نافذ بودن رأی و دیدگاه فقها در اموری نظیر دریافت خمس و توزیع آن، امر به

معروف و نهی از منکر، قضاوت و حکمیت در میان مردم و ... از جمله نشانه‌هایی است که می‌توان گفت مبنایی برای ایده ولایت فقیه در اعصار بعدی را فراهم ساخته است. بنابراین باید گفت سهم اندیشه سیاسی شیخ طوسی در پروراندن نظریه ولایت فقیه، خطیر و قابل توجه است. پژوهش حاضر در صدد است تا به بررسی ابعاد و زوایای این نظریه بپردازد و نشان دهد که اندیشه سیاسی شیخ طوسی چگونه و از چه طریقی توانست جایگاه فقها را در عرصه اجتماع، حفظ و ارتقاء ببخشد؟ ارتقایی که در اعصار بعدی و توسط شاگردان و هم‌مسلمانان وی به شکل گسترده‌تری مطرح شد و در نهایت باعث مطرح شدن ایده سیاسی ولایت فقیه توسط امام خمینی (ره) به‌عنوان مهم‌ترین نظریه پرداز معاصر شیعی شده است.

تعریف اصطلاحات

۱- ولایت

واژگان ولاء، ولایت، ولایت، ولی، مولی، اولی و امثال اینها همه از ماده (ولی) - و، ل، ی - اشتقاق یافته‌اند. این اصطلاح از پر استعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صورت‌های مختلفی به کار رفته است. ولایت، به معنی نصرت است و نیز ولایت به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است. گفته شده که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن تصدی و صاحب اختیاری است (۱).

از یک منظر، ولایت دارای دو قسم تکوینی و تشریحی است. ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است؛ چنین ولایتی از آن خداست و همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند، اما خداوند به برخی از بندگان خاص خود، مرتبه‌ای از این ولایت را افاضه می‌کند. درباره ولایت تشریحی نیز باید گفت ولایتی است که پیامبر در امر تشریح یافته است. همچنین، ولایت در تشریح بعد از پیامبر (صل) نسبت به امامان معصوم نیز تسری یافته، و لذا بسیاری از مسایل فرعی شرعی، به دست ایشان تشریح شده است (۲).

۲- ولایت فقیه

«ولایت فقیه» ترکیبی از اصطلاحات «ولایت» و «فقیه» است که در بند قبل به توضیح مفهوم ولایت پرداخته شد.

می‌گیرد. به تعبیر دیگر این سه نوع ولایت از ولایت (الله) سرچشمه می‌گیرد؛ این ولایت‌ها در طول ولایت الهی هستند نه در عرض آن. از جهت طولی بودن ولایت فقها و در راستای ولایت‌الله، چنین بیان می‌شود که ولایت فقیه در برابر ولایت طاغوت قرار می‌گیرد. چه اینکه در قرآن کریم صراحتاً ولایت و حکومت طاغوت نفی و نهی شده است. در این زمینه چندین آیه را به‌عنوان مثال می‌توان بیان کرد. از جمله قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». «ما در هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا مردم خدا را بپرستند و از طاغوت دوری جویند» (۴).

بدین معنا کسانی که مؤمن هستند، حکومت ناصالحان را هرگز نمی‌پذیرند، بلکه حاکمان صالح را برای خود بر می‌گزینند. برخلاف کافران که ولایت طاغوت را برای خود أخذ نموده‌اند. همچنین قرآن کریم با مقایسه حکومت طاغوت و حکومت الهی، راه درست را برای مؤمنان ترسیم می‌نماید. چنان‌که می‌فرماید: «الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا». «آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکنند» (۴).

استدلال‌هایی که از این آیه به دست می‌آید این است که مؤمنان باید ضمن نفی ولایت طاغوت بر خود، در مشاجرات و قضاوت‌های فی ما بین خود رجوع به محاکم قضایی حکومت طاغوت نکرده، چرا که امر شده‌اند که به طاغوت و ولایت آنها کافر باشند و از آنها تبعیت نکنند. با این اوصاف، «ولایت فقیه» هرگز به معنی «قیومیت» و یا «حاکمیت اراده مطلق فقیه» نیست، چنان‌که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز به چنین معنایی نبوده است. در حقیقت، همان‌گونه که ولایت پیامبر از مقام نبوت او برخاسته بود و

درباره فقیه نیز باید گفت که فقیه برگرفته از واژه فقه است به معنای فهم و علم و ادراک که در اینجا منظور فهم احکام شریعت است و به کسی که این علم را دارد، فقیه می‌گویند. در اصطلاح، ولی فقیه عبارت است از کسی که به وسیله تلاش و کوشش بسیار و تحمل رنج و سختی فراوان دارای درک به‌روز، فراگیر و پویایی از اسلام و منابع آن و همچنین تهذیب نفس شود و دارای ملکه و قدرتی شود که بتواند به تمام شرایط مسائل جدید احاطه یابد (۳). امروزه بُعد سیاسی ولایت فقیه بیش از پیش مورد توجه است که به صورت یک اصل مهم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تبلور یافته است.

ولایت فقیه و گستره آن

مبحث ولایت فقیه یکی از مباحث مهم و تأثیرگذار در فقه سیاسی شیعه است که با غیبت امام معصوم (ع)، اهمیت و جایگاه مؤثر آن نمایان گردید. با این حال، توجیه و تبیین ولایت فقیه به‌عنوان یکی از نمودهای نظام‌های دینی-سیاسی نیازمند توجه به حاکمیت الهی و سپردن همه امور به دست خداوند و تشریح اوست. اصل اولی این است که فقط خداوند متعال ولی انسان‌ها و مؤمنین است؛ لذا تبعیت از دستور غیر خداوند مشروط به اذن خداست. او می‌تواند این حق را به هر کسی بدهد و هرکسی را که شایسته می‌داند در سمت ولایت و رهبری نصب کند. انبیاء و پیامبران الهی کسانی هستند که با تحدی و اعجاز، رسالت آنها از طرف خداوند اثبات شده، و بر پیروی و اطاعت از آنان فرمان داده شده است. چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ». «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به اذن خداوند، مردم موظف به اطاعت و فرمانبرداری از او هستند» (۴).

همچنین درباره تداوم ولایت خداوند در نزد انبیاء و امامان معصوم (ع) نیز چنین بیان می‌شود: «وَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «کسی که از رسول اطاعت کند به تحقیق از خداوند اطاعت کرده است» (۴).

بنابراین، با این اوصاف، ولایت فقیه از ولایت امام، ولایت امام از ولایت رسول و ولایت رسول از ولایت الهی سرچشمه

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسولش را

اطاعت کنید و صاحبان امر که از شمایند» (۴).

با توجه به آیه فوق استنباط می‌شود، از آنجا که اطاعت از اوامر ائمه (ع) بر طبق آیه کریمه واجب است، اطاعت از دستورهای فقیه نیز واجب است، زیرا یکی از اوامر ائمه، لزوم اطاعت از فقیه می‌باشد (۶). مزید بر این، احادیث و روایات متعددی بر وجوب اطاعت از فقیه جامع‌الشرائط و از فقها در امور حکومتی و در نتیجه بر اعتبار و نفوذ احکام حکومتی ایشان، مانند «فاما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله» (۷)؛ «الفقهاء أمناء الرسل» (۸)؛ و «العلماء ورثة الانبياء» (۸)، وجود دارد. علاوه بر این، احادیث و روایات متعددی بر وجوب اطاعت از فقها در امور حکومتی و در نتیجه بر اعتبار و نفوذ احکام حکومتی ایشان دلالت دارد که از جمله آنها می‌توان به مقبوله عمر بن حنظله اشاره نمود (۹). در این روایت، امام صادق (ع) پس از نهي شیعیان از مراجعه به سلاطین و قضات جور، به ایشان دستور داده است که به راویان حدیث ائمه (ع) که از احکام ایشان خبر دارند و حلال و حرام را می‌شناسند، مراجعه کنند، سپس صریحاً می‌فرماید: «فانی قد جعلته عليكم حاکماً». «من چنین کسی را حاکم بر شما قرار دادم». استدلال به این روایت بر اعتبار احکام حکومتی، مبتنی بر دو مقدمه است: مقدمه اول: مقصود از «حکومت» در این روایت، صرفاً قضاوت نیست، بلکه معنای کلی‌تری دارد و اجرای احکام را هم دربر می‌گیرد (۱۰). مقدمه دوم: مقصود از راویان حدیث، تنها محدثین و کسانی که به نقل احادیث می‌پردازند نیست، بلکه مقصود از آن، با توجه به صفاتی که برای آن‌ها ذکر شده است، عالمان و فقیهان است (۱۱).

حضرت امام (رحمت‌الله علیه) می‌فرماید: «ولایت، یعنی حکومت و اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه‌ی سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حدّ انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و

بدین سبب، نبوت و شریعت او ولایتش را در همان قوانین شرع محدود می‌نمود، ولایت فقیه نیز از مقام فقاهاست او برخاسته، و فقاهاست، آن را محدود می‌نماید. درواقع وصف فقاهاست است که مدار حکومت قرار می‌گیرد نه شرط شخصیت یا اراده شخصی؛ لذا معنای صحیح ولایت فقیه، ولایت فقه است. پس وقتی که واژه «ولایت» در مورد فقیه به کار می‌رود، مراد همان حکومت و زمامداری امور جامعه از سوی فقیه است که درواقع نوعی خدمت به جامعه اسلامی و مسلمین محسوب می‌شود.

از طرفی دیگر، قلمرو فقه در حوزه سیاست به قدری گسترده است که درواقع همه احکام اسلامی را سیاسی جلوه می‌دهد، زیرا پیش فرض نظریه ولایت فقیه آن است که احکام اسلام، احکامی اجتماعی و دربرگیرنده همه ابعاد زندگی بشری هستند. بسیاری از علمای اسلام به این مطلب که احکام اسلام صرفاً فردی نیست و اهداف و ابعاد جمعی هم دارد، اتفاق نظر دارند. از جمله: در القواعد و الفوائد شهید اول آمده است که: «شارع برای حفظ مقاصد پنج‌گانه یعنی انسان، دین، عقل، نصب و مال، احکامی را تشریح نموده است، کلیه اینها برای جلب مصلحت و یا دفع مفسده می‌باشد و برای اینکه انسان لابد است از زندگی اجتماعی و اجتماع از شروط قطعی مکلفین است و شارع، قضا و سیاست را برای حفظ جامعه وضع کرده است (۵).

باید اذعان داشت که ایده ولایت فقیه در بُعد سیاسی، اختصاص به اندیشه‌های امام خمینی (ره) دارد که با بهره‌گیری از آیات و روایات و برگرفته از اندیشه ناب اسلامی به طرح آن پرداخته است. در همین راستا، در رأس جامعه مطلوب امام خمینی (ره)، فقیه عادل و آگاه به شرایط زمانی قرار دارد که با درک و بینش الهی خود به اداره جامعه اسلامی می‌پردازد. بنابراین، اطاعت از فقها در امور مربوط به حکومت و اداره جامعه اسلامی لازم است و این وجوب اطاعت، بر اعتبار و نفوذ احکام آنها دلالت دارد، زیرا معنا ندارد که اطاعت از احکام آنها واجب باشد، اما احکام ایشان معتبر نباشد. ایده‌های امام خمینی در این زمینه که برگرفته از آراء فقهی و سیاسی بودن فقه و احکام فقهی می‌باشد، ریشه در آیات و روایاتی دارد که همواره نتیجه‌ای سیاسی از آنان استخراج می‌شود. مهم‌ترین آیه در این زمینه، همان آیه ۵۹ سوره نساء است که می‌فرماید:

علمی و عملی این شخصیت بزرگ، سهم زیادی در تبیین این جایگاه داشت. برای آنکه درک بهتری از جایگاه ولایت فقها در اندیشه شیخ طوسی داشته باشیم، به بررسی موردی نظریات وی پرداخته می‌شود تا این مسأله بررسی گردد که از نظر شیخ طوسی، ولایت فقها در چه اموری پذیرفته شده است؟ و این رویکرد تا چه اندازه توانست جایگاه ولایت فقها را در اعصار بعدی تحت تأثیر قرار دهد؟

ولایت فقها در امور اجتماعی

اندیشه شیخ طوسی درباره جایگاه و حوزه عمل فقها در امور اجتماعی و برپایی شعائر الهی بیش از هر چیز تحت تأثیر شرایط اجتماعی و تاریخی زمانه‌ای است که وی در آن قرار دارد. این مسأله مهم در واقع همانا کیفیت حضور امام معصوم (ع) در عصر غیبت کبری است. به همین دلیل، ایشان جهت برپایی امورات دینی، وجود امام عادل یا کسی که از جانب او [معصوم (ع)] منصوب شده را لازم دانسته و می‌فرماید: «و من الشرایط ان یکون هناك امام عادل او من نضبه الامام للصلاة بالناس». «و یکی از شرایط اقامه نماز، برپایی آن توسط یک امام عادل و یا کسی است که توسط وی برای مردم گماشته می‌شود» (۱۲). با توجه به اینکه در اندیشه سیاسی شیعه، شخص گماشته شده از سوی امام، غالباً کسی است که به علوم و معارف دینی آگاه باشد، همواره این وظیفه به عهده فقهای دینی سپرده می‌شود. شیخ طوسی در این باره می‌فرماید: «از عهد پیامبر خدا تا زمان ما فقط نماز جمعه را خلفا و امرا و آنان که متولی آن بوده‌اند، اقامه کرده‌اند. از این‌رو این مسئله مورد اجماع بوده و اگر مردم خود می‌توانستند آن را برگزار کنند تاکنون اقدام کرده بودند» (۱۳).

مسائل اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که با توجه به اهمیت آنان در زمان رسول گرامی اسلام (ص) و سپس بر عهده گرفتن آنان توسط معصومین (ع)، نیازمند سرپرستی و تدبیر لازم است. برای مثال، در سیره عملی پیامبر اکرم (ص) و در باب پیمان‌هایی که با کفار و مشرکان منعقد ساختند، همواره این دغدغه احساس می‌شود که هدایت مسلمانان و جامعه اسلامی در این زمینه امری مهم و قابل توجه است که

اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است» (۱۰). همین مسأله باعث شده تا ولی فقیه، در چارچوب قوانین شرع و براساس علم فقهی که شناخت وی را تشکیل می‌دهد، نسبت به اداره جامعه اقدام نماید و در زمانه‌ای که معصوم (ع) حضور ندارد، اداره جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد. به‌طور مشخص، ولایت فقیه به‌عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد نظام جمهوری اسلامی است که مطابق قانون اساسی در اعمال مستقیم و غیر مستقیم قدرت سیاسی نقش محوری و بسیار مهمی دارد. از این حیث، بررسی جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران موضوع اساسی و مهمی است که همواره در جامعه ضرورت آن وجود دارد. به خصوص که با مسائل روزمره جامعه و استراتژی قانونگرایی دولت جدید مرتبط است و باید تلاش مضاعفی صورت گیرد که همه امور در چهارچوب قانون و طبق قانون اساسی، تبیین شود.

اندیشه شیخ طوسی

محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵) یا شیخ‌الطایفه از علمای معروف شیعی و از جمله کسانی است که در عصر عباسیان توانست استقلال اندیشه شیعی را با تکیه بر فقه جعفری در برابر اهل سنت حفظ نماید. این متفکر شیعی که در دوره غیبت کبری می‌زیست، نقش به‌سزایی در تداوم و تدوین اندیشه سیاسی شیعه داشته است. یکی از موضوعات مهم و مرتبط با اندیشه سیاسی شیعه، مبحث ولایت فقها است که بررسی ابعاد و چگونگی آن در نزد شیخ طوسی می‌تواند نکات جالبی را در این زمینه به ما نشان دهد. مرحوم شیخ طوسی که در سال ۴۶۰ از دنیا رفت و نظرات او در مسائل فقهی تا بیش از دویست سال پس از او بر حوزه‌های علمیه و افکار فقها سایه افکنده بود، دیدگاه‌های ویژه خود را درباره ولایت فقها مطرح می‌کند. همچنین به لحاظ تاریخی، شیخ طوسی در اوایل غیبت کبری زندگی می‌کردند که به علت سابقه حضور امامان معصوم (ع) در بین جامعه شیعه، هنوز برخی از مسائل مربوط به فقیه و جایگاه فقاهاست به خوبی در فرهنگ شیعی تبیین نشده بود، و در چنین زمانی، فعالیت‌های

نهی از منکر، واجب عقلی هستند، زیرا این کار لطف است و تنها کافی نیست که علم به استحقاق ثواب و عقاب وجود داشته باشد، چه اینکه هرگاه چنین سخنی بگوییم ملتزم بدان شده‌ایم که امامت واجب نیست» (۱۶). سپس در باب شرایط منع از منکر شیخ چنین تقریر می‌دارند: «... ظاهر از مذهب شیوخ امامیه ما این است که این نوع از منع (زدن یا قتل) فقط مخصوص امامان است یا کسی که در این مورد از سوی امام مأذون باشد» (۱۶). بنابراین اختیارات فقها که استمرار حرکت انبیاء و امامان معصوم (ع) شناخته می‌شوند، به گونه‌ای است که می‌تواند اموری نظیر امر به معروف و نهی از منکر را نیز بر عهده بگیرد.

باب حجر و بر عهده گرفتن آن توسط حاکم اسلامی نیز یکی دیگر از مصادیقی است که نیازمند تدبیر و هدایت است. حاکم در اندیشه شیخ طوسی همان امام است که بر امور مختلف مسلمین ولایت دارد. بر این اساس، حاکم در برخی موارد بر زندگی خصوصی افراد خاص ولایت دارد و آن در مواردی است که فرد نیازمند دخالت ولی باشد و ولی خاص نباشد یا فرد بنا به دلایلی از اموال یا امورش منع شده باشد. به‌عنوان مثال در باب حجر نیز با توجه به سخنان فقها، محدوده اختیارات حاکم شرع به بحث گذاشته می‌شود. در فرض فقدان ولی خاص، ولایت بر محجورین از تکالیف حاکم شرع می‌باشد. در اینجا حاکم شرع شخصاً یا با انتصاب شخصی، اعمال ولایت می‌نماید (۱۷).

شیخ طوسی در این زمینه بیان می‌دارند: «در هر جایی که حجر ناشی از حکم حاکم باشد، ولایت بر اموال آنها نیز در صلاحیت حاکم است مثل سفیه و مفلس» (۱۴). همچنین حاکم می‌تواند مفلس را به شرط ثبوت دین و رسیدن زمان بازپرداخت و نقصان مال و درخواست طلبکاران بر ممنوعیت تصرف وی، از تصرف در اموالش باز دارد و در این صورت سلطه او بر اموال به حاکم منتقل می‌شود. در نهایت اینکه حجر مفلس، مگر به حکم حاکم محقق نمی‌شود و حجر سفیه نیز موقوف به حکم حاکم بوده و همچنین بر طرف شدن حجر نیز فقط با حکم حاکم محقق می‌شود. همچنین است ولایت در اموال سفیه و مفلس که فقط از برای حاکم است و نه غیر.

متناظراً نباید در زمان غیبت معصوم (ع) نیز نادیده گرفته شود. مرحوم شیخ طوسی در المبسوط می‌فرماید: «خلافی نیست بین کسانی که با کتاب‌های سیره و تاریخ پیامبر (ص) آشنایی دارند در اینکه وقتی پیامبر (ص) وارد مدینه شدند با تمام یهود از جمله آنها بنی قریظه و بنی نضیر و بنی المصطلق صلح نمودند و علت آن ضعف مسلمانان در ابتدای ورود به مدینه بود» (۱۴). بنابراین از نظر تاریخی، وجود رهبر، پیشوا و کسی که بتواند امور مختلف مسلمانان در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را بر عهده بگیرد، امری مسلم و پذیرفته شده است. همین مسأله می‌تواند جهت تدبیر و مدیریت راهبردی جامعه به فقها واگذاشته شود که پس از پیامبر (ص) و معصومین (ع)، امور و دستورات دینی را برپا می‌دارند.

بارقه‌های نظریه ولایت فقها در اندیشه شیخ طوسی به شکل انجام امور و تکالیف دینی و بر عهده گرفتن سرپرستی مسلمانان نمود پیدا می‌کند. او این دو موضوع را همراه مباحث مربوط به اقامه حدود و قضاوت آورده و می‌گوید: «امر به معروف و نهی از منکر واجب است با دل و زبان و دست در صورتی که مکلف بداند که ضرری متوجه او و کس دیگری در حال و آینده نیست ... امر به معروف با دست و زبان است، اما دست به آن است که کار معروف را انجام دهد و از منکر دوری جوید، به‌طوری‌که مردم از وی تبعیت کنند ... و گاه امر به معروف با دست بدین شکل انجام می‌شود که مردم را وادار بدان کار کند، از راه تأدیب و جلوگیری و کشتن افراد و ایراد جراحات، جز اینکه این نوع (امر به معروف) واجب نیست؛ مگر با اجازه سلطان زمان که برای ریاست منصوب شده باشد و اگر چنین اجازه‌ای نبود، به همان انواعی که گفته شد اکتفا می‌شود». در انکار منکر هم شیخ همان نظر پیشین را دارد و تأدیب و جرح و قتل را منوط به اذن سلطان می‌داند (۱۵). نظر شیخ طوسی در کتاب *الاقتصاد* نیز، نزدیک بودن بحث امر به معروف و نهی از منکر را به مسئله حکومت و سرپرستی امور مسلمانان به صراحت می‌رساند. پس از آنکه وجوب عقلی (نه نقلی) آن را از متکلمان و فقها بازگو می‌کند و چنین می‌فرماید: «بعضی راه وجوب آن دو را عقل می‌دانند ... و آنچه به نظر من قوی است این است که این دو، امر به معروف و

ولایت فقها بر امور قضایی

اجرای کیفر، از اختیارات حکومت بوده و از شئون حاکم سیاسی قلمداد می‌شود. از این‌رو غالب حقوقدانان اسلامی و فقها بر این باورند که اعمال مجازات به ویژه استیفای قصاص متوقف بر اذن امام (ع) است. این رأی علاوه بر اینکه مبتنی بر برخی روایات است مقرون به احتیاط نیز می‌باشد؛ چرا که اثبات قصاص و استیفای آن نیازمند به دقت نظر و اجتهاد است و ولی دم، خود به تنهایی نمی‌تواند آن را احراز کند. علاوه بر آن، در چگونگی و کیفیت استیفای قصاص مراقبت و نظارت بیشتری لازم است، زیرا که مسأله جان مردم در میان است، و این امر مهمی در اسلام قلمداد می‌شود. از جمله کسانی که در مانحن فیه مراجعه به ولی امر را واجب می‌داند، شیخ طوسی است که آن را صراحتاً ذکر می‌نماید. وی بیان می‌دارد: «اگر صاحب حق بدون اذن حاکم اقدام به قصاص کند، ضمانی بر او نیست، اما به خاطر عدم اذن، تعزیر خواهد شد. به خصوص در قصاص عضو که باید با اجازه ولی امر باشد، زیرا ممکن است از حق خویش فراتر رود» (۱۴).

علاوه بر این، یکی از مسائلی که در امور کیفری مطرح می‌باشد این است که آیا اشخاص عادی می‌توانند بدون اذن حاکم، حقوق خود را به اجراء گذارند یا خیر؟ در این خصوص، تقاص یکی از قواعد حقوقی در نظام اسلامی است که در اصطلاح عبارت است از تصاحب مال مدیون ممتنع از پرداخت، از طرف طلبکار بدون مراجعه به مراجع صلاحیت دارد که تقاص در امور مدنی را دربر می‌گیرد، اما این شائبه پیش می‌آید که آیا در امور کیفری نیز اشخاص عادی بدون اذن حاکم می‌توانند اجرای مجازات کنند. در این زمینه شیخ طوسی معتقد است: «اذا ارتدَّ المسلم فبادر رجل فقتله قبل الاستتابه فلا ضمان علیه لانه مباح الدم... فعلیه التعزیر لانه فعله بغیر اذن الامام». اگر کسی مرتد را پیش از توبه بدون اجازه حاکم شرع بکشد، باید تعزیر شود، زیرا قتل مرتد بر عهده حاکم شرع است (۱۴). بنابراین حاکم شرع که تعیین شده از سوی امام معصوم (ع) باشد و یا اینکه براساس متون دینی، نماینده وی شناخته می‌شود، اختیارات مهمی در زمینه امور

قضایی و صدور حکم در این زمینه دارد که خود نشانه‌هایی از اختیارات فقیه در امور قضایی محسوب می‌شود.

ولایت فقها در امور اقتصادی

وجوب پرداخت خمس در زمان غیبت امام عصر (عج) یکی از مسائل مورد اتفاق فقهاست. صاحب کشف الرموز در این زمینه می‌گوید: «قول به اسقاط خمس در زمان غیبت قولی بدون قائل است و من کسی را که (درواقع) قائل به این فتوا باشد نمی‌شناسم». در این خصوص سه شخصیت مبرز در میان فقها اتفاق نظر داشتند به طوری که در نحوه پرداخت خمس، نظریه کنار گذاشتن خمس تا رساندن آن (ولو با واسطه) به دست امام (ع)، به شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی نسبت داده شده است (۱۸). در سوی مقابل، برخی دیگر نیز بر این باورند که بر اساس اخبار تحلیل، خمس در دوران غیبت، از سوی امامان (ع) برای شیعه حلال شده است و واجب نیست پرداخت شود. در حدائق، این دیدگاه به سلار دیلمی، صاحب ذخیره و ... نسبت داده شده است (۱۹).

شیخ طوسی بحث وجوب خمس را در کتاب خود مطرح می‌کند بدون آنکه آن را مقید به زمان حضور امام (ع) کند و این بدان معنی است که ایشان قائل به وجوب پرداخت خمس در زمان غیبت است (۱۳). وی در سخنان خود لفظ (ع) را در پی لفظ امام نمی‌آورد و می‌توان گفت شاید منظور شیخ همان امامی باشد که در زمان خود شیخ زمام امور مسلمین را بر عهده داشته و به خاطر همین در باب چگونگی مصرف برای وی تعیین تکلیف نموده و ذکر مستحبات می‌نماید و این در حالی است که امام (ع)، خود مرجع تشخیص است و این تعیین تکلیف معنایی ندارد (۲۰).

به‌طور کلی باید گفت شیخ معتقد است که در حال غیبت، از سوی امامان به شیعیان اجازه داده شده است که در حقوق ایشان در خمس‌ها و دیگر چیزهایی که شیعیان ناچار به تصرف هستند، تصرف نمایند و لذا دادن مال زکات را به برادران مورد وثوق (شیعیان) جایز می‌داند (۱۴). باید اضافه کرد که ایشان در احکام حجر و مفلس، به جای امام از لفظ حاکم استفاده می‌کند (۱۴). می‌توان نتیجه گرفت که شیخ

اندیشه شیخ طوسی نشانگر آن است که عهده گرفتن امور اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مصلحت اندیشی درباره امور مسلمانان از وظایف کسانی است که شناخت و آگاهی کافی از شریعت اسلامی و احکام آن داشته باشند. در اندیشه شیخ طوسی، امام یا حاکم همان فقیهی است که مصالح جامعه اسلامی را به نحو مطلوب تری تشخیص می‌دهد و از این رو شایستگی زعامت در امور اجتماعی، قضایی و اقتصادی را دارد و می‌توان از آنان (فقیهان) با عنوان امام یا حاکم نیز نام برد. حکومتی که جانشینی رسول گرامی اسلام (ص) و امام معصوم (ع) را عهده‌دار می‌شود، به ضرورت می‌بایست آگاهی کافی نسبت به برقراری شریعت و چگونگی اجرای آن داشته باشد.

در این راستا، جلوه‌های اقتصادی و اجتماعی ولایت فقها در اندیشه شیخ طوسی که از آنان با عنوان امام یا حاکم نام می‌برد، نمایان است، زیرا آنان تنها کسانی هستند که می‌توانند از طرف معصوم (ع) مأذون باشند و به رتق و فتق امور مسلمین بپردازند. با این حال، وضعیت زمانه و غلبه سلاطین جور که همانا سلاطین عباسی بوده‌اند، مانع از پذیرش اعمال آنان توسط شیخ طوسی شده است. بنابراین اموری مانند قضاوت، گرفتن خمس و مشروعیت بخشیدن به مالکیت و اموال مردم در حیطة اختیارات فقهاست. همچنین امور مهم اجتماعی از جمله امر به معروف و نهی از منکر نیز در حیطة اختیارات آنان است، زیرا فقها تنها کسانی هستند که می‌توانند جهت شریعت را در چنین اموری نشان دهند. به نظر می‌رسد همین مسائل اجتماعی و بر عهده گرفتن آنان توسط فقها، فتح‌بایی برای ورود آنان به سایر مسائل از جمله مسائل سیاسی و تدبیر حکومت نیز گردیده است. چه اینکه از نظر شیخ طوسی، اجرای امور تنها می‌تواند به وسیله کسانی صورت گیرد که یا از طرف امام، مأذون باشند و یا اینکه علم و شناخت کافی نسبت به مسائل شرعی و رعایت آنان در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی داشته باشند. بر این اساس باید گفت نقش شیخ طوسی در تکوین، تداوم و انتقال تئوری ولایت فقها نقشی مؤثر و ستودنی است به طوری که ایشان، با پروراندن ابعاد مختلف ولایت فقها در امور اجتماعی، قضایی و اقتصادی، راهی برای طرح نظریه سیاسی ولایت فقیه در اعصار بعدی فراهم آورد.

طوسی تدبیر امور اقتصادی را هنگامی مؤثر می‌داند که بتوان اصل عدالت را مراعات نمود. بنابراین مشروعیت حکومت از دیدگاه شیخ مشروط به وجود عدالت در حاکم است و به طور ضمنی اصل تشکیل حکومت را نیز روا داشته است.

اعتبار تصمیم‌گیری حاکم یا امام در اندیشه شیخ طوسی که می‌توان از آنان با عنوان فقها نیز تعبیر نمود، تا جایی است که مصالح جامعه اسلامی را لحاظ نماید و خدشه‌ای به اصل حاکم بودن شریعت وارد ننماید. بدین معنا که مصلحت‌ورزی به عنوان شاخه‌ای برآمده از درخت شریعت، اگر بر اساس معیاری در تقابل با شریعت انجام شود، مشروعیت خود را از دست خواهد داد؛ از این رو شیخ طوسی در عین حال که روابط و گونه قرارداد با اهل ذمه را بر عهده امام مسلمین و حاکم جامعه قرار داده است، آن را به مصلحت اسلام مقید کرده و مفاد آن را در ذیل احکام شریعت جای داده است. به گونه‌ای که مصلحت‌اندیشی در این خصوص، در صورتی که با احکام شریعت در تضاد و تنافی باشد، از اعتبار خارج بوده و طبیعتاً قراردادی که بر اساس آن مصلحت، تنظیم گردیده است نیز فاقد مشروعیت و اعتبار خواهد بود (۱۳).

اساساً مصلحت‌اندیشی در عرصه فقه، تنها در گستره فلسفه وجودی آن قادر به حیات است و در غیر از این حوزه، قادر به اعمال نیست، زیرا با عنایت به اینکه مصلحت به غرض تأمین اهداف غایی شارع بوده، در راستای رفع تراحم احتمالی میان احکام شریعت جعل شده است. از این رو مصلحت اندیشی فقهی در قلمرویی غیر از تأمین اهداف و غایبات شریعت حجیت نداشته و قابلیت عرضه و ارائه ندارد. همین موضوع درباره اندیشه سیاسی شیخ طوسی نیز مصداق پیدا می‌کند. بنابراین تدبیر امور اقتصادی و به تبع آن مدیریت جامعه می‌بایست بر مبنای حفظ مصالح جامعه و تدبیر اندیشی بر مبنای شریعت باشد.

نتیجه‌گیری

شیخ طوسی در زمانه‌ای می‌زیست که جایگاه فقها و زمینه توافق برای جانشینی امام معصوم (ع)، به دلیل اختیارات محدود آنها هنوز به حدی نرسیده بود که بتواند ایده‌ای سیاسی برای مشروعیت حکومت اسلامی توسط فقها را پذیرا باشد. با این حال،

References

1. Motahari. M. Familiarity with Islamic Sciences. Tehran: Publisher Sadra; 2015.
2. Majlesi. M. B. Baharalanvar. Beirut: Publisher Darolehya Altoras Al-Arabia; 1987.
3. Sadr. M.B. Alfatavi. Beirut: Publisher Daraltaarif; 1992.
4. Holy Quran: Nesaa 60. Baghareh 275. Nesaa 80. Nesaa 84. Nesaa 59.
5. Maki. A. SH. Aldoroos alshareyeh fi feqh alemameyeh. Qom: Publisher Islamieh; 1997.
6. Safi Golpayegani. L.A. Nezame Imammat va Rahbari. Qom: Publisher Hazrat Maasumeh; 1996.
7. Hor Ameli. M.H. Tafsil Vasael Alshieh. Qom: Publisher Al-Albayt (A); 1997.
8. Koleini. A.M. Alkafi. Tehran: Publisher Darolketab AlIslamieh; 1983.
9. Hor Ameli. M.H. Alfavaed Altoosieh. Corrected by Lajavardi H. and Dorodi. M. Qom: Publisher Elmieh; 1987.
10. Mousavi Khomeini. R.A. Alrasaael. Qom: Publisher Ismailian; 1993.
11. Mousavi Khomeini. R.A. Velayate Faghih. Tehran: Publisher The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works; 2003.
12. Mohaghegh Helli. J.H. Anahaye va Nokatoha. Qom: Publisher Islami; 1992.
13. Sheikh Toosi. M.H. Alkhelaf. Publisher Jameeye Modaresin; 1987.
14. Sheikh Toosi. M.H. Almabsoot fi Fiqh Allmamie. Tehran: Publisher Almaktab Mortazavieh; 2008.
15. Sheikh Toosi. M.H. Anahaye fi Mojarad AlFeqh va Alfatava. Qom: Publisher Qods Mohammadi; 2003.
16. Sheikh Toosi. M.H. Resaleye Eghtesad. Tehran: Publisher Chehel Soton; 1980.
17. Helli. A.F. AlMohazab Albare. Qom: Publisher Jame Modarresin; 1987.
18. Fazel Abi. H.A. Kashf Alromooz. Qom: Publisher Jame Modaresin; 1990.
19. Mohaghegh Bahrani. Y. Hadaegh alnazereh. Qom: Publisher Islamieh; 1994.
20. Harandi. M. The Jurists and the Government. Tehran: Publisher Rozaneh; 1999.